

امثال فارسی

از کتاب شاهد صادق

۲

حرف الپاء الفارسیه

- ۱ پیش مردان چه گندم چه جو
- ۲ پیش از عید بمصلی رفت
- پیش از آب موزه کشید.

سفر کرد. اکنون دوستانش آن جاده را در اندیشه خویش می پیمایند و بس و بهترین وسیله این کار خواندن کتاب «جاده مو...» است. صفات روبرت بیرون در این نوشته ها بخوبی هویدا است. يك جا علاقه خشکی نا پذیرش بمطالعه دیدنیها، و جای دیگر همت حیرت انگیزش در برابر سختیهای سفر، از یکسو مزاح گویی او و استعدادش در استهزاء خود و دیگران و کارهای متناقض کردنش همه در این نوشته ها جلوه گر است. با قلم توانایش تحقیق تازه و با زیبایی يك ساختمان و با يك نقاشی را بطور شگفت انگیز بیان میکند چنانکه خیرگان هنر نتوانسته اند موضوعهای هنری را باین خوبی بیان کنند. کسی که نخستین بار این کتاب را میخواند لذتی زائدالوصف میبرد و آشنایان روبرت بیرون آنرا پیش از يك بار میخوانند و بیاد او شادمان میشوند.

آخرین بار که او را دیدم هنگامی بود که بقصد خاور نزدیک لندن را ترک میکرد و سوار کشتی شد که پس از اندک زمان با همه سر نشینانش غرق شد. با هم در باره سفر با ایران و دیدن آثار هنری اسلامی آن سرزمین و نیز در باره کتاب حاضر گفتگو کردیم و بخود وعده ها دادیم که متأسفانه هیچیک جامه عمل نپوشید. اگر زنده می ماند همه آن آرزوها بر آورده میشد.

سفرهایی که میخواستیم بکنیم مشکلاتی در بر داشت ولی او میتواند همه آنها را بر طرف سازد چنانکه بر مشکلات سفری که در این کتاب شرح داده شده فائق آمده است. اکنون که او از میان ما رفته است دیگر آن سیاحتها خواب و خیال خواهد بود و بس.

پول نمی دهی مگر که بر هم مزین ۳

پای شمع تاریک است ۴

پیر نمی برد مریدان می پرانند.

پای چنار بست ۵

پایش بسنگ آمده .

پندارم که بش رده .

پهلوان زنده خوش است ۶

پا در هوا میگوید .

پیش از من وتو ابل و نهاری بوده است.

پخلو شهید شد (۱) ۷

پشمی در کلاه ندارد.

پشم از خایه کم ۸

پند پدر مانع نشد رسوای مادر زادر را .

حرف الاء

تو خربزه خور ترا با فالیزچه کار ۹

تقویم پازینه بکار نیاید.

تصنیف را مصنف نیکو کند بیان

تنها بقاضی رفته .

تا تریاق از عراق بیاورند، مار گزیده مرده بود

تیر آخر بجگر کافر ۱۰

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟
مطالعات فرهنگی

تیشه بر پای خود زد ۱۲

تال جامع علوم انسانی

تابدانی که غیرت، غیرت عربست ۱۳

تیر مرقده شده (۱) ۱۴

تو کار زمین را نکو ساختی

حرف الجیم

جان کرد، جامه کرد ۱

جان کافر بسختی ارزانی ۱۷

جنون سیادت ۱۸

چود حاتم ۱۹

۴ - چراغ بیای خود روشنائی تمیهد (دهخدا) ۶ - پهلوان زنده را عشق است (دهخدا)

۹ - تو خربزه خوری یا بستان جو. و : تو انگور خور زباغ میرس . (دهخدا)

۱۱ - مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس (حافظ) ۱۲ - بیای خود (دهخدا)

۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۹ در امثال و حکم دهخدا نیامده است

جام جم

جوی پای کتل سود ندهد ۱

در امثال هند است: سگ از درد میمیرد و بی بی شکار میخواهد.

جای استاد خالی است ۲

جای گوز به از بازار مسگران نیست -

واهل هند گویند: بهانه گوزیدن به از سرفه کردن نیست

جعی کاری نداشت جواددوز بهنایه خودزد ۴

و اهل هند گویند: بقال بیکار خایه خود وزن میکند.

جماع با آلت خود باید کرد ۵

و در امثال هند است: خر کرایه بکار نیاید .

حرف الجیم

چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد.

چراغ را نتوان دید جز بنور چراغ .

چراغ که در خانه رواست در مسجد حرام است .

چاشته خوار بدتر از میراث خوار

چه ۶ نام سگ بری چوبی بکف گیر

چوپ نرم را کرم میخورد

چو وقت مرگ مار آید بگردد رهگذر گردد

عرب گوید: اذا جاء اجل البعير تحول حول البير

چار چار میگوید ۷

چراغ روز ۸

چراغ زیر دامن ۹

چه زند بیای بیلان الجوق قول کمانی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چشم روشن ۱۱

چه دزدان در هم افتند کالا پدید آید .

عرب گوید: اذا تخاصم السارقان ظهر المسروق

چو گل بسیار شد بیلان بلغزند ۱۲

چو میدان فراخ است گوئی بزنی ۱۴

۵۱ و ۹۱۷ در امثال وحکم پیامده است .

۶ در چند جا « چه » بجای « چو » آمده است

۱۰ - چو زید پای بیلان العجوب تر کمانی

مولانا جلال الدین گوید: آن الاچین بلند تر کمان

۱۱ و ۱۲ و ۱۳ در امثال و حکم پیامده است

پست باشد پیش پای بیل بان

۱۴ - فراغ دل هست و بیرون بن (سعدی)

چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتی بان ۱
 چو حكه غالب آید ما كیانرا زند منقار بر کون خروسان
 چراغ از بهر تاریکی نگهدار ۳

حرف الحاء المهمله

حساب دوستان در دل
 حق بجانب یزید است
 حکمت شنیدن از لب لقمان صوابتر
 حاجی حاجی را در مکه می بیند
 حرام خوردن و شلغم
 حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را
 حلم احف ۷

حال اینست آشنا را وای بر بیگانه ۸

حرس مور ۹

حیل و روباہ ۱۰

خیز بی ذف ۱۱

حرف الخاء المعجمه

خانه درویش را شمع به از مهتاب نیست

خس کم جهان باك

خبر آورده است

خورشید را بگل تنوان بوشید

خر کاریست و دریای علم ۱۲

خر در گل ۱۳

خرانرا کس در عروسی نخواند مگر آن زمان کاب و هیزم نمائند ۱۴

خر خفته جو نمی خورد

خر همان ، بالان دیگر شد

خر ار جل اطلس بیوشد خر است ۱۵

و قال الله تعالى : كمثل العمار يحمل اسفارا

۱ - از گلستان

۲ و ۴ و ۵ و ۱۵ تا ۱۷ هو امثال و حکم بیامده است

۳ - این مثل در نسخه ' سه سالار ' شش سطر پیش تر آمده است

۶ - حرام خوری آهم شلغم : (دهخدا)

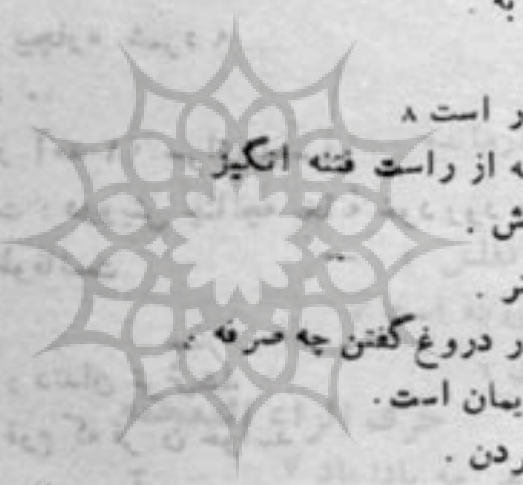
خر عیسی اگر مکه رود ، چون بیاید هنوز خر باشد ۱
 و در امثال هند است خر را بزدن اسب نتوان کرد
 خر پیر و توبره رنگین ۲
 خر خالی یورغه میرود ۳
 خدا میداند که خر را شاخ نمیدهند ۴
 خری کار بار دو لپی تر کند چهل روز آواز استر کند ۵
 خر خواجه خر من خواجه
 عرب گوید : الزيت فی العجین لا یضیع . روغن در خمیر ضایع نشود . و در امثال
 هند است : روغن افتاد ولیکن در دال
 خیلی یخ بکار میرود ۶
 خانه خرس و آونک انگور
 خانه بنک خراب ۷
 خالوخرش را شناخت ۸
 خر من سوخته خر من سوخته می خواهد ۹
 خانه خیر پسر شد ۱۰
 خاکساران جهانرا بحقارت منکر توجه دانی که در این کرد سواری باشد ۱۱
 خان ۱۲ نشابور
 خواب خر کوش
 خبر داری بوزنه ۱۳
 خوک تیر خورده ۱۴
 خواه ناخواه ۱۵
 خری که از خری بماند دم و گوشش میبردند ۱۶
 خر بازار است ۱۷
 خر از کار فرق نمیکند
 خر قاضی نگانیده تیم ۱۸
 خورد اما مرد ۱۹
 و در امثال هند است : زنی که از گادن بمیرد زادن نتواند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مرکز ملی حکم و عدالت

۱ - از سعدیست . ۲ - افسار رنگین (دهخدا) ۳ - در امثال و حکم از شاهان صادق نقل شده
 ولیکن بورقه با قاف ۴ تا ۶ در امثال و حکم نیامده است
 ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ در حکم و امثال نیامده است
 ۹ - خر من سوخته همه
 را . . . (دهخدا) ۱۲ در نسخه سیه لار خوان نشابور ۱۶ - بال و دمش را
 باید برید (دهخدا) ۱۷ - این مثل فقط در حاشیه نسخه دانشگاه دیده شد .

حرف الدال المهمله

- دو شمشیر در یک نیام نکنجد.
- دو تیغه میسازد. ۱
- دوشش زد ۲
- دیوار گوش دارد ۳
- دشمن دانا به از نادان دوست؛
- عرب گوید: عدو عاقل خیر من صدیق جاهل، سعادة المرء ان یکون خصمه عاقلا
- در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست؛
- در خانه هر چه، مهمان هر که.
- دست در کاسه و مشت بر پیشانی.
- دهن سک بلقمه دوخته به.
- دست خر کوتاه
- دست بالای دست بسیار است ۸
- دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.
- دروغ گورا تادر خانه اش.
- دروغ هر چند چربتر بهتر.
- واهل هند گویند: در دروغ گفتن چه صرفه.
- دروغ گفتن تاریکی ایمان است.
- دست شکسته وبال کردن.
- دنبه بگرك سبردن.
- دندان بفارسی نمی نهد (۴) ۹
- دستک زن پس کاروان ۱۰
- در خانه بگدخدای ماند همه چیز.



- عرب گوید: کل شئی من الظریف ظریف.
- دزدیده بود آنچه نماند بخداوند ۱۱
- دیوانه را دنگی بس است ۱۲
- دیوانه بکار خویشتن استاد است

- ۱ و ۲ در امثال وحکم نیامده است
- گویند! دیوار موش دارد و موش گوش
- ۷ - از غزل حافظ است
- ۸ - در جهان بیل است بسیار است
- ۹ و ۱۰ در امثال وحکم نیامده است.
- ۱۱ - دهخد این مثل را از شاهد سادن چنین نقل کرده است: دزدیده بود خر که نماند بخداوند.
- ۱۲ - دیوانه را هوئی بس است. و نیز: در چمن دیوانه را دنگی بس است (دهخدا)

دیوانه چه دیوانه به بیند خوش آید ۱

در پای تو ریزم آنچه در دست من است ۲

ده در دنیا صد در آخرت ۳

دروغگو را حافظه نیست ۴

دروغورگی مویز شد

دزد بدزد نیفتده

درویش صفت باش و کلاه تتری دار ۶

دلخ از ترس شیش نتوان گذاشت

دست از دور با آتش میدارد ۷

در نومیدی بسی امید است ۸

دنیا را بامید خورده اند

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد ۹

دیر گیرد سخت گیرد ۱۰

درویش هر کجا که در آمد ۱۱ سرای اوست

و در امثال هند است : درویش چنانچه بغانه خود رود همچنان بغربت رود

در خانه مور شبنمی طوفانست

دندان بر کند .

و اهل هند گویند : دندان ترش شد

دیو بگریزد از آن قوم که قر ن خوانند

در چهل سالگی طنپور می آموزد

در گور استاد خواهد شد ۱۲

دو دل يك شود بشکنند کوه ۱۳

دیک به دیک میگوید: کونت سیاه است ۱۴

۱ - این مثل در نسخه سهالار نیامده است

۲ و ۳ و ۴ در امثال و حکم نیامده است

۴ - دروغ گو کم حافظه است . (دهخدا) ۶ حاجت بکلاه و بری داشتنت بست (سعدی)

۸ - پایان شب سیه سفید است (نظامی)

۹ - دانی که چه گفت زال با رستم کرد (سعدی)

۱۰ - دیر آید و درست آید . دیر آید و شیر آید (دهخدا) ۱۱ - کم شب آید (دهخدا)

۱۲ - این دو جمله يك مثل را تشکیل میدهد

۱۳ - پیرا کندگی آرد ابده را (نظامی)

۱۴ - رویت سیاه ، سیاه گوید ! صل علی

در بیابان فقیرا گرسنه را شلغم بخته به ز قره خام

حرف الراء المهمله

روستانی را حمام خوش آمد

روستانی را بگدار که بزبان خود اقرار کند

رفت آنچه رفت

عرب گوید: مضمی مامضی .

ریش گاو شده

روغن غاز مالید

روباه بازی میکند

روباه را گفتند گواهی کیست ؟ گفت دم

در امثال هند است : گواه دزد جیب بر، و گواه مست سمبفروش

راه بدهی میرود

روز می شمارد ۲

رنک ریز بریش خود در مانده

ریش خود میکند ۳

ریش تخام طمع بکون مفلس ۴

ریشش بگوزید خبر آورده است ۵

ریده که خلاصی نداری ۶

حرف الزاء المعجمه

زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد ۷

زین سخت ، آسمان دور و شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

عرب گوید : مفضل المرء فکیه ال طامع علوم انسانی

زمانه با تو نازد تو با زمانه باز

زر کار کند ، مرد لاف زند

عرب گوید : الدرهم بالدرهم تکسب

زر سفید بهر روز سیاه است

زنگی بشتن سفید نشود

زیر کاسه نیم کاسه است

و اهل هند گویند : در دال سیاهی هست

۱ - شاید فقیر باشد ۲ - در امثال و حکم نیامده است

۳ و ۵ در امثال و حکم نیامده است ۴ - بجیب مفلس

۷ - شراب و عیش هم آن چیست کار بی بنیاد (حافظ)

بقلم آقای حسین نقذی اعزاز

اوضاع ایران در قرن نوزدهم

۱۹

یکی از نامه هائی که بر مژ در میان اوراق قائم مقام یافت شد بقلم ظل السلطان است که اینک از کتاب ناسخ الرموز تألیف میرزا محمود مفتاح الملك نقل میشود. کتاب یاد شده در اختیار آقای دکتر حسین مفتاح نواده مفتاح الملك میباشد ظل السلطان یکی از شاهزادگان سرکشی بود که قائم مقام میکوشید تا خود را با ایشان موافق نشان بدهد و بهمین نظر کلید رمز خویش را در دسترس ایشان گذاشته بود منتهی نسخه های رمز با هم فرق داشت

زمین ترکید و پیدا شد سر خر

زه کردن این گمان بسی دشوار است

زور بخر نمی رسد بر بالانش زن

زن راضی، شوهر راضی، گوز بریش قاضی

حرف السین المهمله

سیر غم گرسنه نخورد

سیر مردن به که گرسنه زیستن

سک سیر است و قلبه ترش

سک اصحاب کهن

سنگ روی بیخ

سک داند و کفشگر که در انبان چیست

عرب گوید : لا يعلم ما فی الخف إلا الکتلبو الاسکاف

سرود بیاد مستان میدهد

سلام روستائی بی طمع نیست

۱ - بی در کاو است و کاو در کهسار است (منسوب به ابوسعید ابوالخیر)

۲ - زورش . . . میزند (دهخدا) . . . ۳ - کور پدر قاضی (دهخدا)

۴ - ما فی الخف درست است ، ولی در متن «لا يعلم فی الحق . . . آمده و غلط از نویسنده است